

نُت‌های آنتراکت

۴ — روز صدفردی

حالا پس از دو سه هفته‌ی اخیر که ترجمه‌ی مانیفست توطئه‌باوری را آغاز کرده و نخستین فصلِ آن را تمام کرده‌ام، از شتابی که در این کار به خرج داده‌ام تا اندازه‌ای شگفت‌زده‌ام. من هیچ‌گاه در کار ترجمه شتاب‌زده نبوده‌ام. برعکس، به تأمل طولانی و چه‌بسا نشخوارِ هر معادل و هر شکل نحوی در جملات می‌پردازم. اما نمی‌دانم چیزی اضطراری که در جهان کورونادیده (به سیاقِ عبارت‌هایی چون رنج‌دیده، مصیبت‌دیده) احساس می‌کنم مرا به شتابی که عادت‌م نیست واداشته است. "نمی‌دانم چیز" اصطلاحی است که یان کله‌ویچ فیلسوف فرانسوی، در کنار اصطلاحات دیگری چون "تقریباً هیچ" در کتاب‌هایش به کار برده است. اما این نمی‌دانم چیز بسیار عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر

از استنتاج‌های منطقی و مستدل در دل و اندرونِ آدمی به هزار زبانِ بی‌زبانی زبانِ حالِ حسانی و بنابراین واقعیِ اوست. و من احساس می‌کنم که روندِ دیرینه‌ی تخریبِ آدم و عالمِ شتاب و ابعادی هیولایی‌تر از همیشه یافته است. واژه‌های نت و آن‌تراکت در اصل فارسی نیستند. اما کاربردشان معناهای آن‌ها را دست‌کم در بافتارهای خاصی برایمان آشنا و قابل‌فهم ساخته است. نت در زبان فرانسوی، خارج از عرصه‌ی موسیقی نیز معنایی دارد، از جمله یادداشت و یادآوری، تذکر و تبصره، و مثلاً پانویس یا زیرنویس یک متن. آن‌تراکت هم که از لحاظ ریشه‌شناسی لغوی "میان‌کنش"، "میان‌کار"، معنی می‌دهد، فاصله‌ی میانِ پرده‌های یک نمایش، تئاتر یا یک مجموعه‌ی روایی را نشان می‌دهد. تداخلِ معناییِ موسیقایی و نوشتاری کلمه‌ی نت در عنوان یکی از کتاب‌های راثول ونه‌گم نیز - نت‌هایی بدون خطِ حامل - که پیش‌تر در همین سایت از آن یاد کرده‌ام، انگیزه‌ی مرا در به کار بردن این واژه در عنوان‌گذاری نوشته‌ی حاضر تقویت کرد. نت‌هایی تقریباً فی‌البداهه، در قیاس با ترجمه‌ای که در دست داریم، و همچون فاصله و مکثی میان فصل‌های آن.

یکی از دوستان خواننده‌ی این سایت، چند روز پیش در یادداشتی مربوط به همین مانیفست، و به‌خصوص جمله‌ای از آن، چنین نوشته بود:

["هر نیازی به دلیل و گواه نیازی بی‌پایان است که جبراً برآورده‌ناشدنی

است..."

یکی از گرفتاری‌ها این است که نسبت‌گرایان چنین عبارتی را از متن جدا و بولد می‌کنند تا همچنان از دلیل آوردن و مسئولیت‌پذیری بگریزند؛ همه چیز را به درون و "عمق وجود" موکول می‌کنند، بی‌وقوف به این که پیش از پیوند یافتن با عمق وجود خود یا دیگری این پی است که باید ریخته و پرداخته و مستقر و بازپرداخته شود. این کثرت‌گرایان و باورباوران می‌گویند:

...نیازی بی‌پایان است که جبراً برآورده‌ناشدنی است. پس دیگر نیازی

نیست نقطه‌ی آغازی باشد، و تا جایی هم رسانده شود که حاصل‌اش بشود اطمینان‌بخشی، تا [شما] بتوانید موضوع را باور کنید. تنها همین کافی است: باور کنید!

ممنون بهروز عزیز،

به‌ناچار چند دقیقه این عبارت را از بسترش که خود سرشار از گواه و دلیل است جدا کردم محض رساندن منظورم. در واقع بعد از رسیدن به این عبارت بود که این نظر را نوشتم، احتمالاً اگر مکث نمی‌کردم درباره این موضوع فرعی چیزی نمی‌نوشتم. متن بیش از این‌ها حرف برای گفتن و شنیدن دارد. من که سراپا منتظر ادامه‌اش هستم...

به نشانه‌ی پاسخی فوری و ابتدایی به این دوست چنین نوشتم:

«نکته‌سنجی‌هایت همیشه مشوق اندیشیدن و بسط معانی می‌شود.

می‌گویم در متنی جداگانه به نکته‌ای که مطرح کرده‌ای کمی بیشتر پردازم.»

این جا شاید فرصتی باشد تا در باره‌ی این نکته اندکی بیشتر بنویسم. ضرورت استدلال، و آوردن گواه و شاهد و دلیل برای آن‌چه می‌گوییم، یا نحوه‌ی بیان احساس‌ها و ایده‌هایمان، برای من تلاقی‌گاه موضوع‌ها و مقوله‌هایی اساسی است. من همیشه کشتی درونی به فراسو و فرسوی زبان دارم، و چنین کشتی را لازمه‌ی صداقت بیان می‌دانم. ریشه‌ی علاقه و دل‌بستگی من به مفهومی چون شعور و هوشمندی حسی، در همین کشتش نهفته است. اما طرفه این‌که بیان این واقعیت حسی و حسانی ماورا و مادون زبان به یاری و در بطن خود زبان نیز وسوسه‌ی همیشگی شعر و زبان شاعرانه است. همان دغدغه‌ی دیرینه‌ی شاعران عرفانی در همه‌جا، و کسانی چون نیچه، آرتو، رمبو، مالارمه، و آمیزه و سنتز شدید این دغدغه در شاعری چون لوتره‌آمون.

در یکی از نوشته‌های قدیمی در این سایت قطعه‌ای از نیچه (بند ۲۹۶

از فراسوی خیر و شر) آورده بودم در باره‌ی ارتباط بین ایده‌ها قبل و بعد از

نوشته‌شدن (نک به اینجا). موضوعی که در ارتباط با مسأله یا پروبلماتیک زبان، شاید اساسی‌ترین مضمون در اندیشه‌ی نیچه باشد. برای نمونه بند ۲۶ از بخش "پرسه‌های یک نابه‌هنگام" در کتاب غروب بت‌ها.

«وقتی آدم سفره‌ی دلش را باز می‌کند دیگر ارزش چندانی برای خود قائل نیست. تجربه‌های واقعاً خاص اصلاً حراف نیستند. حتا اگر بخواهند هم نمی‌توانند از خودشان بگویند زیرا کلمه کم می‌آورند. چیزهایی که برایشان کلمه داریم چیزهایی هستند که دیگر از آن‌ها فراتر رفته‌ایم. در هر گفتاری اندکی تحقیر هست. انگار زبان فقط برای چیزهای میان‌مایه، متوسط و قابل‌محواره اختراع شده است. از طریق زبان، همین که کسی حرف می‌زند خود را عامی کرده است. برگرفته از پندی اخلاقی برای کر و لال‌ها و فیلسوف‌ها.»^۱

اما می‌دانیم که خود نیچه نیز، به‌رغم این ظن و تردید و دودلی در باره‌ی سرشت زبان، خود هزاران صفحه حرف‌اصیل زده است. اما این توجه به قابلیت تحریف و دروغین‌شدن زبان، شاخص تلواسه‌ی انسان بوده و هست، به‌ویژه آن‌گاه که پای تغییر و نه تنها تفسیر جهان و زندگی در میان است. در تئوری و پراتیک نقدِ رادیکال، از جمله در جنبش موقعیت‌سازان یا سیتواسیونیست‌ها، همین دغدغه موجب شد تا طرحی برای تدوین یک واژه‌نامه‌ی نوین دراندازند، که کتاب واژگان اسیر گامی در همین راستا بود. راثول ونه‌گم نیز مدتی است در تداوم آن طرح متن‌هایی در همین زمینه می‌نویسد که بزودی در باره‌اش خواهم نوشت.

پس در پژواک با نکته‌بینی آن دوست، می‌توانم تصریح کنم که بله سبک بیان کتاب مانیفستِ توطئه‌باوری در واقع مقابله‌ای است با دنیای آلوده‌ای که مروج ذهن و زبانی آغشته به آگاهی دروغین است، دنیایی که در آن جلاد از قربانی‌اش می‌خواهد گفتاری مستدل و رفتاری متین و مسؤولانه در قربانگاه داشته باشد! این کتاب چکیده‌ای از تاریخ سلطه‌یابی این ایده‌ئولوژی طی ۱۵۰

سال گذشته است. آنچه این ماجرا را تلخ‌تر و تحمل‌ناپذیر می‌کند این است که بسیاری از مخالفان و منتقدان سرمایه‌داری هم با شیوع همه‌گیری کورونا به ورطه‌ی گفتمان دولت‌ها و حکومت‌ها فروغلتیدند. منظورم منتقدان نمایشی سرمایه‌داری، امثال ژیتک و بدیو، نیست بلکه کسانی است که تا پیش از این هستی انضمامی خود را در گسست از چنین جامعه‌ای تعریف می‌کردند اما ناگهان به نظریه‌بافی‌هایی عجیب در باب ضرورت پیوستن به گفتمان حاکم پرداختند. کسانی را می‌شناسم که اقتصاد سیاسی مارکسیستی را مثل کف دست‌شان می‌شناسند، یا عمری در آثار آنارشیستی غوطه خورده‌اند، و حالا، درست مثل بدیویی که تا دیروز خود را مخالف‌اش می‌دانستند، از فراست و کیاست ماکرون دفاع می‌کنند، تا مجهز به «پاسپورت سلامت» به سلامتی از دوران کورونا بگذریم و آن وقت در جایگاه‌های همیشگی خود به عنوان روشنفکران کله‌گنده و منتقدان انتزاعی نظام همچنان با خیال آسوده ایفای نقش کنند.

آشوبه‌ی کورونا کم بود جنگ در اوکراین هم به آن اضافه شد. بیا و ببین چه می‌کنند در دفاع از «جهان آزاد» ساخته‌ی ناتو. کیست که بتواند در این هیاهو یادآوری کند که در دو جبهه‌ی این جنگ همان فرزندان باهم‌آشتی کرده‌ی استالین^۲ اند، منشاء همه‌گیری کورونا و جنگ اوکراین و ویروس واحدی است، و روان‌بیماران مشابهی که زمامدار جهان کنونی‌اند، عاملان و اشاعه‌دهندگان این ویروس‌اند، و ویروس سودجویی و قدرت‌طلبی، استثمار و استعمار، ویران‌گری انتفاعی، تخریب زندگی، و تاراج عالم و آدم. به چه زبانی می‌توان گفت که آن دوگانه‌ی معروف «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا» سابقه و گستره‌ی فراخ‌تر از جغرافیای سیاسی دیار ما دارد، و همین «ماجرای تمام‌نشدنی» دیری است در رگ‌های جهان نمایش می‌گردد تا همه‌چیز چنان تغییر کند که هیچ‌چیز تغییر نکند. کدام جنگ‌طلبی است که جنگ را نعمتی آسمانی نداند و همزمان آن را

«تحمیلی» نخواند؟ جنگ با ویروس، جنگ در اوکراین، جنگ جهانی اول و دوم، بمب اتم، جنگ‌های منطقه‌ای پی‌پی، جنگ با طبیعت، جنگ با زندگی. جنگِ سرد، جنگ داغ، جنگ ولرم. قیافه‌های مخوف و نانسان‌شده‌ی سران جهان، در خدمت صنایع تسلیحات، و تقسیم غنایم میان باندهای مافیایی قدرت، زمام‌داران ارکان و نهادهای گوناگون سرمایه و سود در سرتاسر این سیاره‌ی محزون. و بیچاره مردمان، قربانیان جنگی بی‌وقفه که پانصد سال است ادامه دارد. اوکراینی‌های جنگ‌زده‌ی امروز در زنجیره‌ی بی‌پایان قربانیان دیگر، هم امروز، هم دیروز، هم پارسال و پیرارسال و سال‌های دیگر. از بومیان قاره‌ی آمریکا، و همه‌ی قاره‌ها، تا ... فراموشاندن جنایت‌ها با جنایت‌های دیگر، از کدام جنگ یاد کنیم که باقی به محاق نسیان فرو نروند؟ و چه و چه کسانی مسبب جنگ‌اند؟

وقتی در نوشته‌هایم سرمایه‌داری جهانی را مافیا می‌نامم، منظورم تشبیه نیست، غرق شدن در تحلیل‌های انتزاعی اقتصاد سیاسی و کاربرد پی‌پی صفتِ نئولیبرالیسم، که گویا چیزی از لیبر یا آزاد را تداعی می‌کند، موجب کرختی حس و شعور در قبال سازوکار سیستمی است که خدایش ثروت و قدرت است و بیمارانِ پاسدار این سیستم را همچون هیولایی هفت سر، یا به عبارت دقیق‌تر، همه‌ی سران قدرتِ جهانی‌اش، هار کرده و به جان آدم و عالم انداخته است. حاصل‌اش جهانی شده که گوی توحش، تخریب و ارباب را از هولناک‌ترین رمان‌ها و فیلم‌های "علمی تخیلی" ربوده است. این که روزی سران کرملین، روزی سران کاخ سفید، روزی دیگر چین، اتحادیه‌ی اروپا، یا داعش و ... همچون بازیگر نقش اصلی به صحنه آیند، چیزی از درهم‌تنیدگی تاروپود این نظام مخوف کم نمی‌کند. همگی "اصلاح‌طلب، اصول‌گرا"هایی هستند که اگر چشم‌وچار یکدیگر را هم درآورند، همچنان، در بطنِ سوگندی از وفاداری مافیایی، در خدمتِ نظام مقدس سرمایه‌اند.

ماfiای پوتین و اقمارش بنابر قواعد یک بازی شوم، به ماfiای اوکراین و اقمارش، به رهبری ناتو، دهن کجی می‌کند. جبهه‌ی مقابل نیز قرینه‌ی همین دهن کجی می‌شود، شکلک‌ها و هذیان‌ها، بسیج زرادخانه‌ها و تسلیحات، چشمک با بمب‌های اتم، و ترس و اضطراب همه‌ی گیری کورونایی حالا در احتمال همه‌گیری جنگ اروپایی تکثیر می‌شود. قربانیان اوکراینی به اشباح فراموش شده‌ی جنگ‌های دیگر، یمنی، سوری، لیبیایی، افغانی، ایرانی، لبنانی، فلسطینی، کردستانی و ... می‌پیوندند، و اینان نیز به قربانیان بی‌شمار دیگر. پایان آنتراکت.

پی‌نوشت‌ها:

۱. گرچه این‌جا قصد ترجمه‌شناسی نداشتم، اما نگاهی به دو ترجمه‌ی فارسی از این اثر مرا به این نکته‌نویسی برانگیخت. اول متن اصل آلمانی، سپس دو ترجمه‌ی انگلیسی، سه ترجمه‌ی فرانسوی، و در آخر دو ترجمه‌ی فارسی را می‌آورم:

Wir schätzen uns nicht genug mehr, wenn wir uns mittheilen. Unsrer eigentlichen Erlebnisse sind ganz und gar nicht geschwätzig. Sie könnten sich selbst nicht mittheilen, wenn sie wollten. Das macht, es fehlt ihnen das Wort. Wofür wir Worte haben, darüber sind wir auch schon hinaus. In allem Reden liegt ein Gran Verachtung. Die Sprache, scheint es, ist nur für Durchschnittliches, Mittleres, Mittheilsames erfunden. Mit der Sprache vulgarisirt sich bereits der Sprechende. — Aus einer Moral für Taubstumme und andere Philosophen.

Götzen-Dämmerung - Friedrich Nietzsche, Leipzig. 1889

We no longer have sufficiently high esteem for ourselves when we communicate. Our true experiences are not at all garrulous. They could not communicate themselves even if they tried: they lack the right words. We have already gone beyond whatever we have words for. In all talk there is a grain of contempt. Language, it seems, was invented only for what is average, medium, communicable. By speaking the speaker immediately vulgarizes himself. — Out of a morality for deaf-mutes and other philosophers.

Twilight of the Idols - translations by Walter Kaufmann and R.J. Hollingdale

We do not appreciate enough more, if we communicate to us. Our actual experiences are not at all talkative. They could not communicate themselves if they wanted. That is because they lack the word. What we have words about it, we are already out. In all the talk is a grain of contempt. The language, it seems, is only invented for average, median, communicative. Vulgarization (Vulgarisirtsich) with the language is already the speaker. – From a morality for deaf-mutes and other philosophers.

Twilight of the Idols, Translation by Daniel Fidel Ferrer

Nous ne nous estimons plus assez lorsque nous nous communiquons. Ce qui nous arrive véritablement n'est pas du tout éloquent. Si les événements le voulaient, ils ne sauraient pas se communiquer eux-mêmes. C'est qu'ils manquent de paroles pour cela. Nous sommes déjà au-dessus des choses que nous pouvons exprimer par des paroles. Dans tous les discours, il y a un grain de mépris. Le langage, semble-t-il, n'a été inventé que pour les choses médiocres, moyennes, communicables. Avec le langage celui qui parle se vulgarise déjà. — Extrait d'une morale pour sourds-muets et autres philosophes.

Le Crépuscule des idoles- Traduction par Henri Albert.

C'est ne plus nous estimer assez que nous communiquer. Nos vraies expériences capitales sont tout sauf bavardes. Elles ne sauraient se communiquer, même si elles le voulaient. C'est qu'il leur manque la parole. Ce pour quoi nous trouvons des paroles, c'est que nous m'avons dépassé. Dans tout discours, il y a un soupçon de mépris. La langue, semble-il, n'a été inventé que pour des choses médiocres, communes, communicables. Par le langage celui qui parle se vulgarise. Extrait d'une morale pour sourds-muets et autres philosophes.

Traduction Jean-Claude Hémery

Nous ne nous estimons plus assez lorsque nous nous communiquons. Nos expériences personnelles ne sont pas le moins du monde volubiles. Elles ne pourraient se communiquer elles-mêmes si elles le voulaient. C'est que la parole leur manque. Ce pour quoi nous avons des paroles, c'est aussi ce que nous avons déjà dépassé. Tout discours comporte un rien de mépris. Le langage, semble-t-il, n'a été inventé que pour le médiocre, le moyen, le communicable. Avec le langage, celui qui parle se vulgarise déjà.

Traduction : Patrick Wotling

از غروب بت‌ها، ترجمه‌ی داریوش آشوری:

هنگامی که از خود سخن به میان می‌آوریم، دیگر ارزیابی چندان درستی از خود نداریم. تجربه‌های کنونی ما هیچ اهل پُرچانگی نیستند. اگر بخواهند نیز باز از خود سخن نمی‌توانند گفت، زیرا واژه کم می‌آورند. در باره‌ی چیزی واژه‌ی کافی داریم که آن را دیگر از سر گذرانده باشیم. گفتاری نیست که ذره‌ای خوارشماری در آن نباشد. زبان را گویی برای چیزهای میانه، نیمه‌کاره، و بازگفتنی ساخته‌اند و بس. گوینده همین که زبان باز کرد خود را عامی کرده است. - اندرزی برای کر- و- لالان و دیگر فیلسوفان.

(که در مجموع ترجمه‌ی خوبی است، اما ظرافت معنایی چند فعل و عبارت در آن رعایت نشده است که توضیح‌اش را به مجالی دیگر موکول می‌کنم.)

و اما از شامگاه بتان، ترجمه‌ی عبدالعلی دستغیب، که همچون ترجمه‌ی دیگرش از نیچه، دجال، برآستی ترجمه‌ی بدی است:

هنگامی که با دیگران ارتباط داریم، در باره‌ی خود چندان که باید مبالغه نمی‌کنیم. تجربه‌های راستین ما پُرهباهو نیستند. آن‌ها اگر بخواهند هم نمی‌توانند خود را به دیگران انتقال دهند: زیرا واژه‌های لازم را در اختیار ندارند. ما اکنون بیش از آن‌چه برای بیانش واژه داریم، کمال یافته‌ایم. در همه‌ی گفتگوها؛ بذر تحقیق پنهان است، گویی سخن فقط برای چیزهای عادی، متوسط، و انتقال‌دانی ابداع شده است. گوینده همزمان با سخن گفتن خود را خوار کرده است... از قانون اخلاق برای کر و لال‌ها و دیگر فیلسوفان.

۲. نک. به [اینجا](#).